

سیاست و ایدئولوژی در ایران‌شناسی شوروی

● عسکر بهرامی

مطالعه قرار گرفت و شناخت آن و نیز انگیزه‌ها و دستاوردهایش، موضوع بحث‌ها و بررسی‌ها و نقد و نظرهای بسیار شد و حتی برخی به تجزیه و تحلیل خود این اصطلاح پرداختند و برای آن مفاهیم متفاوت عالمانه و عامیانه قائل شدند (سعید ۱۳۸۶: ۲۰-۲۱). در مجموع این دیدگاه انتقادی نسبت به شرق‌شناسی، و به تبع آن ایران‌شناسی، وجود داشت که شرق‌شناسی از آغاز مدعی بوده است که می‌خواهد شرق را در مهد پرورش علم، با روش عینیت علمی و به دور از اغراض و پیش‌داوری و هر گونه تصرف ذهنی، مطالعه کند. این مدعا تلویحاً بدان معناست که تنها غربی مسلح به سلاح علم است که می‌تواند شرقی را چونان موضوع مطالعه پیش روی خود نهد (آشوری ۱۳۵۱: ۹) و هم از این رو شرق‌شناسی در شناخت شرق و آثار شرقی دچار برداشت‌ها و سوءتفاهم‌های سختی شده است که دستاوردهای علمی شرق‌شناسی را آلوده است.

شرق‌شناسی که به مطالعه تاریخ، اقتصاد، زبان‌ها، ادبیات، مردم‌شناسی، هنر، دین، فلسفه، و آثار مادی و معنوی فرهنگ‌های شرقی اطلاق می‌شد، در واقع بر اساس حوزه‌های تمدنی شرق، شاخه‌های مختلفی از جمله مصرشناسی، آشورشناسی، مطالعات سامی، مطالعات عربی، ایران‌شناسی، ترک‌شناسی، چین‌شناسی، مطالعات مغولی، هندشناسی و مطالعات ژاپنی را دربر می‌گرفت (نک: دانشنامه بزرگ شوروی، جلد ۵، زیر عنوان "Oriental Studies" ص ۳۰۸). از این میان، ایران، به سبب جایگاه ویژه‌اش در شرق باستان، از دیرباز کانون توجه قرار داشت و در چند دهه اخیر نیز هم‌چنان، گو این‌که از جنبه‌های دیگر، مورد توجه بوده است. با نگاهی گذرا به سابقه شرق‌شناسی در کشورهای غربی، می‌توان دید هر یک از آنها به حوزه یا حوزه‌های جغرافیایی، دوره‌های تاریخی، و یا رشته‌های علمی خاصی، توجه داشته‌اند. این گرایش و تقسیم‌بندی طبعاً معلول زمینه‌های فکری و امکانات، و بیش از همه نیازهای آن کشور بوده است و بررسی دقیق‌تر آنها نشان می‌دهد که چگونه این گرایش‌ها بر روند شرق‌شناسی و به تبع آن ایران‌شناسی تأثیر گذار بوده است.

جهان غرب در دوره باستان، که همانا یونان و روم بود، به سبب روابط و برخورد با شرق و به‌ویژه ایران، که چه به لحاظ فرهنگی و چه از نظر سیاسی از کانون‌های مهم مشرق‌زمین به شمار می‌آمد، به سرزمین‌های شرقی توجه داشت و گواه این توجه آثاری است که نویسندگان آنان درباره شرق و ایران نوشتند.

پس از برهم‌خوردن اوضاع سیاسی و فرهنگی جهان باستان و آغاز عصر تاریک موسوم به قرون وسطی در غرب و قطع روابط آن با شرق - که همچنان پیشرفت‌های علمی و فرهنگی خود را دنبال می‌کرد - این توجه کاهش یافت. غرب، پس از گذراندن آن عصر بی‌خبری و ورود به دوره نوزایی یا رنسانس، درصدد جبران کردن عقب‌ماندگی‌هایش برآمد و کوشید برای پیشرفت، دانش شرق را اساس کار خود قرار دهد و به تکمیل و توسعه آن بپردازد. مجموعه تلاش‌های غرب برای شناخت شرق، جریان موسوم به شرق‌شناسی پدید آورد که برداشت‌ها و تعریف‌های گوناگونی از آن ارائه کرده‌اند، از جمله این‌که شرق‌شناسی مطالعه شرق است توسط غربیان به عنوان «چیزی دیگر»، به عنوان مجموعه فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی که نه تنها از لحاظ جغرافیایی در جای دیگری قرار دارند - که از لحاظ جهات چهارگانه شرق خوانده می‌شود - بلکه فرق ماهیتی با تمدن غرب دارند (آشوری ۱۳۵۱: ۹).

با گسترش دامنه شرق‌شناسی به خود شرق، این اصطلاح دیگر مفهوم جغرافیایی‌اش را از دست داد و مثلاً در ژاپن، مطالعه در باب کشورهای شرقی - که از نظر جغرافیایی در غرب این کشور قرار داشتند - نیز، به تسامح همچنان شرق‌شناسی خوانده شد (افشار ۱۳۵۳: ۱۰۳). در روسیه هم، به‌ویژه پس از تشکیل اتحاد شوروی - که بخش قابل توجهی از آن در قلمرو جغرافیایی شرق قرار می‌گرفت - جریان مطالعه فرهنگ و تمدن اقوام این قلمرو و نواحی مجاور آن‌ها نیز از دیدگاه خود مراکز مطالعاتی شوروی، شرق‌شناسی به شمار می‌آمد.

همین جا باید به اجمال اشاره کرد که گذشته از شرق، خود پدیده شرق‌شناسی هم به‌ویژه در سده بیستم میلادی، موضوع



موضوع، شایسته است در پژوهش‌های دامنه‌دارتری بررسی و کندوکاو شود. نوشتار حاضر می‌کوشد با مرور پاره‌ای موارد، توجه صاحب‌نظران را بار دیگر به این موضوع برانگیزد.

ایران از دیرباز با بخش عمده‌ای از سرزمین‌هایی که بعداً جزو اتحاد شوروی شدند، روابط نزدیک سیاسی و تجاری داشت؛ بخش‌هایی از این قلمرو در دوره‌های مختلف تاریخی جزو ایران بوده‌اند و هنوز هم هویت ایرانی دارند. حکومت‌های مستقر در خود روسیه نیز کمابیش پیوسته با ایران روابط بازرگانی و سیاسی داشته‌اند. اما با تشکیل امپراتوری جدید روسیه و آغاز حکومت پتر کبیر، و در واقع به سبب علاقه پتر به دخالت در امور ایران و دست‌اندازی به خاک این کشور، به‌ویژه از اوایل سده هجدهم، این روابط منظم‌تر و گسترده‌تر شد و آشنایی هرچه بیشتر روس‌ها با ایران را موجب شد. گسترش این آشنایی و ایجاد روابط، ارتباط مستقیم با ایران و ایرانیان را می‌طلبید و زمینه‌ساز این کار هم آموختن زبان فارسی بود. تا آن زمان مترجمان تاتار این ارتباط را برقرار می‌کردند و اگر چه پتر کسانی را برای آموختن فارسی راهی ایران کرد، اما تلاش‌های او سال‌ها بعد به بار نشست (اتکین ۱۳۷۱: ۲۹۸).

پتر با لشکرکشی به نواحی شمالی ایران، به‌ویژه اردبیل، مقادیری نسخه‌های خطی به دست آورد و با بردن آنها به شهر سنت پترزبورگ، و افزودن نوشته‌ها و نسخه‌های دیگر به این مجموعه، هسته‌هایی را ایجاد کرد که در دوره‌های بعد مبدل به آکادمی علوم، موزه و دیگر مراکز علمی شدند. از آغاز نخستین

یکی از کانون‌های مهم ایران‌شناسی، چه به لحاظ قدمت و چه به لحاظ دستاوردهایش، بی‌گمان روسیه - و در دوره‌های بعد، اتحاد شوروی و بار دیگر، روسیه - بوده که تحولات سیاسی و اجتماعی آن در چند سده گذشته، در کنار موارد دیگر، بر جریان ایران‌شناسی این حوزه تأثیر چشمگیر داشته است. اگر مثلاً در انگلستان انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی روند ایران‌شناسی آن را جهت می‌داده است، در اتحاد شوروی، این گرایش‌های فکری و ایدئولوژیکی بوده که تا حد زیادی، نه تنها جریان ایران‌شناسی را به سوی موضوعات خاص هدایت می‌کرده، بلکه حتی بر تجزیه و تحلیل داده‌ها و استنتاج نیز مؤثر بوده است. برخی پژوهش‌گران معاصر در بررسی آثار ایران‌شناسان شوروی - که گاه از لحاظ اهمیت پژوهشی بسی برتر از آثار اروپایی هستند - این تأثیر ایدئولوژی را به عنوان نقیصه آثار ایران‌شناسی شوروی، نقد و بررسی موردی کرده‌اند؛ اما نظر به اهمیت این

**یکی از کانون‌های مهم ایران‌شناسی،
چه به لحاظ قدمت و چه به لحاظ
دستاوردهایش، بی‌گمان روسیه - و
در دوره‌های بعد، اتحاد شوروی و بار
دیگر، روسیه - بوده است**

**پس از تشکیل حکومت شورایی،
جامعه‌شناسی هم در کنار علوم
سیاسی، مطرود و مورد غضب شد
و از این رو در قالب رشته‌ای مستقل
بدان نمی‌پرداختند**

ادامه این نوشتار به گوشه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. با این همه لازم است در همین جا اشاره شود که در توضیح این تفاوت، گاه آن را نشان‌گر قوت و استحکام سنت شرق‌شناسی روسیه و برخاسته از آن می‌دانند و نیز تأکیدی که این سنت بر مطالعه دربارهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات چندرشته‌ای دارد. بخش دیگری از این تفاوت به این واقعیت برمی‌گردد که برخی رشته‌های مطالعاتی، به شکل موجود در غرب، در شوروی موجود نبود و یا آن‌که شکلی کاملاً متفاوت با آن رشته در غرب داشت (اتکین ۱۳۷۱: ۲۹۸-۲۹۷). از جمله این‌که علوم سیاسی به عنوان یک رشته مطالعاتی جداگانه در میان رشته‌های دیگر وجود نداشت.

در مورد اقتصاد هم باید گفت در حالی که پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، هم‌جواری با ایران سبب شده بود که پژوهش‌گران به مسائل اجتماعی و اقتصادی ایران توجه داشته باشند و آثار قابل توجهی در این زمینه پدید آورند (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۰: ۲۱)، اما پس از تشکیل حکومت شورایی، جامعه‌شناسی هم در کنار علوم سیاسی، مطرود و مورد غضب شد و از این رو در قالب رشته‌ای مستقل بدان نمی‌پرداختند. تنها در اواخر دوران شوروی، پژوهش‌های جامعه‌شناختی پراکنده‌ای آغاز شد که هیچ‌یک دربارهٔ ایران نبود. اقتصاد و نیز تاریخ معاصر هم - دست‌کم در اوایل دوران شوروی - چندان مورد توجه خاورشناسان روس نبودند، و به‌ویژه اقتصاد به عنوان یک رشته مطالعاتی پذیرفته‌شده وجود نداشت، اما مطالعاتی انجام می‌شد که بنا به تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌های غربی علوم اجتماعی، می‌توان آنها را بررسی‌هایی در زمینهٔ تاریخ اقتصادی یا اقتصاد سیاسی تلقی کرد (اتکین ۱۳۷۱: ۲۹۸).

پس از دخالت‌های حکومت روسیهٔ تزاری در برخورد با مشروطه‌خواهان ایران، شوروی‌ها - که شروع نهضت آزادی‌خواهی در ایران را تحت تأثیر انقلاب اکتبر می‌دانستند

سفرهای مأموران روسیه به ایران، آنان ایرانیان را از جنبه‌های گوناگون مورد توجه قرار دادند و در گزارش‌هایشان آگاهی‌هایی در بارهٔ آنها نگاشتند. این نوشته‌ها حاصل گونه‌ای مطالعه علمی دربارهٔ ایران بوده‌اند که آنها را نخستین گام‌های ایران‌شناسی می‌توان به شمار آورد، و در کنارشان، در برخی مراکز این کشور، کتاب‌ها و منابع دیگری هم دربارهٔ ایران گردآوری شد. به علاوه از سال ۱۷۳۲م هم آموزش زبان فارسی در وزارت امور خارجه و تدریس زبان و ادبیات فارسی از ۱۸۱۸م در دانشگاه سنت پیترزبورگ آغاز شده بود (افشار ۱۳۴۹: ۶۸). اما با تمام این تلاش‌ها، به‌وجودآمدن سنت علمی ایران‌شناسی را به اواسط سدهٔ نوزدهم نسبت می‌دهند (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۰: ۱۹).

برخی کسان بروز جنگ‌های روسیه را با ایران بر سر گرجستان و اران از عوامل اصلی شکل‌گیری جریان ایران‌شناسی در روسیه می‌دانند (اتکین ۱۳۷۱: ۳۰۱)، اما باید دانست که ایران‌شناسی در واقع به عنوان یکی از شاخه‌های شرق‌شناسی و هم‌زمان با مطالعات ترکی و عربی پدید آمد. از این رو بر خلاف دیگر کشورهای اروپایی که پیدایش ایران‌شناسی را در آنها باید برخاسته از نوعی نیاز ثانوی - مثلاً وجوه مشترک زبانی یا فرهنگی برای تکمیل آگاهی‌هایشان دربارهٔ گذشتهٔ خویش - دانست، در روسیه این نیاز ناشی از نوعی ضرورت شناخت فرهنگ و تمدن‌های همسایه و به انگیزهٔ رویارویی با خطر احتمالی یا حتی دست‌اندازی به آنها بوده است و در دورهٔ شوروی، که از یک سو اقوام مختلف در محدودهٔ این کشور قرار گرفتند و از سوی دیگر گرایش‌های ایدئولوژیکی خاصی مطرح شد، دستاوردهای شرق‌شناسی روسیه می‌توانست هم استیلائی نظام شوروی را بر این اقوام حفظ کند و هم با تدوین تاریخ آنان مطابق الگوهای از پیش تعریف شده، این الگو دامنهٔ شمول بیشتری بیابد و به تدریج زمینهٔ جهانی شدن آن مهیا شود که در

**دستاوردهای شرق‌شناسی روسیه
می‌توانست هم استیلائی نظام شوروی را
بر این اقوام حفظ کند و هم با تدوین تاریخ
آنان مطابق الگوهای از پیش تعریف شده،
این الگو دامنهٔ شمول بیشتری بیابد و
به تدریج زمینهٔ جهانی شدن آن مهیا شود**

از جمله دستاوردهای مهم انقلاب اکتبر،
دو تغییر چشمگیر در رویکرد دانشمندان
شوروی به شرق‌شناسی بود: یکی
متدولوژی و دیگری پیروی از نظریات
مارکس، انگلس و لنین در تفسیر مسائل
شرق‌شناسی

به حرکت‌های ضدامپریالیستی ایران توجه نشان دادند و حتی خود لنین هم به نگارش مقالاتی در این باره و از جمله جنبش مشروطه‌خواهی و حرکت‌های پس از آن در ایران پرداخت (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۰: ۲۱-۲۲). در واقع از سال ۱۹۲۵ م انقلاب مشروطیت در مطبوعات شوروی مطرح شد و چندین اثر پژوهشی در باره این انقلاب و همچنین وضعیت ایران در اواخر دوره قاجار انتشار یافت (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۱: ۳۳-۳۴). در دهه‌های بعد، حرکت‌های دیگری، از جنبش ملی‌شدن صنعت نفت تا انقلاب ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۹ م نیز مورد توجه ایران‌شناسان روسیه قرار گرفتند (پتروشفسکی ۱۳۵۹: ۳۳) و آثار شخصیت‌هایی از دوران معاصر علاقه آنان را برانگیختند که با زمینه‌های فکری رایج در شوروی هم‌سو بودند.

هم‌چنان که از نشریه چکیده اطلاعات مؤسسه خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی (جلد ۳۶، ۱۹۵۹) می‌توان دید، در این دوران، پژوهش بر روی ادبیات معاصر ایران اهمیت داشته است. در این نشریه آثاری درباره ملک‌الشعرای بهار، شعر و پژوهش‌های زبانی و ادبی او به چاپ رسیده است. دیگر شخصیت‌های ادبی-فرهنگی که در این شماره بدان‌ها توجه شده، بزرگ علوی، هوشنگ ابتهاج (سایه) و احمد کسروی هستند («مسائل ایران‌شناسی از تحقیقات دانشمندان شوروی»، ص ۱-۳).

اما خود پژوهش‌گران شوروی بعدها درباره تأثیر سیاست ضد امپریالیستی شوروی بر گسترش مطالعات مربوط به حضور امریکا و غرب در ایران - که به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد جدی‌تر شد - این انتقاد را مطرح کردند که تحت تأثیر این سیاست، نویسندگان، اغلب به سبب نوع دیدگاه و همچنین دسترسی نداشتن به مدارک و منابع کافی، در تحلیل‌ها و استنتاج‌ها راه افراط پیموده‌اند (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۱: ۳۵-۳۶).

نکته دیگر این که پس از وقوع انقلاب روسیه و شکل‌گیری اتحاد شوروی و لزوم شناخت اقوام مختلف تشکیل‌دهنده این کشور، شرق‌شناسی در شهرهای دیگر این کشور، از جمله تاشکند، استالین‌آباد (دوشنبه)، بادکوبه، تفریس و ایروان هم توسعه یافت. با ایجاد مراکزی در این شهرها مطالعه و تحقیق درباره زبان‌ها و تاریخ اقوام جمهوری‌های شوروی گسترش یافت (افشار ۱۳۴۹: ۷۰؛ پتروشفسکی ۱۳۵۹: ۳۱). اما این تحول، ایران‌شناسی و مطالعات و تحقیقات مربوط به ایران را از محدوده پژوهش‌های آکادمیک بیرون آورد و کسانی صرفاً بر اساس علاقه یا ارتباط زبانی یا قومی با موضوعی، به پژوهش درباره آن پرداختند که به همین سبب، پاره‌ای نتایج و تحلیل‌های آنان تأثیر گذار نبوده است.

با این همه، اغلب بر این نکته تأکید می‌ورزند که از جمله دستاوردهای مهم انقلاب اکتبر، دو تغییر چشمگیر در رویکرد دانشمندان شوروی به شرق‌شناسی بود: یکی متدولوژی و دیگری - و مهم‌تر از آن - پیروی از نظریات مارکس، انگلس و لنین در تفسیر مسائل شرق‌شناسی (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۰: ۲۱). مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین این موارد الگویی بود که پژوهش‌گران شوروی می‌کوشیدند بر اساس آن، تاریخ همه ملت‌ها را شرح و تفسیر و در بسیاری موارد، بازسازی و تحریف کنند.

ایران‌شناسان شوروی درباره ساخت‌های اجتماعی-اقتصادی بر نظریه‌های مارکسیستی - لنینیستی‌ای اتکا داشتند که لنین در سخنرانی مشهور خود در سال ۱۹۱۹ م آنها را به اختصار بیان کرده بود (پتروشفسکی ۱۳۵۹: ۳۴). یکی از این نظریه‌ها می‌کوشید نشان دهد که مراحل سه‌گانه تاریخ بشری بردگی، فئودالیسم و بورژوازی خط سیر تاریخی تمام جوامع بشری بوده است (خنجی: ۱۹). شوروی‌ها نخست به اجماع رسیدند که وجه تولید آسیایی را همان فئودالیسم به شمار آورند، اما بعداً به این

نمونه‌ای از تحریف‌هایی که در
نگارش تاریخ ایران صورت گرفت،
تلاشی بود برای آن‌که نظام‌های
اجتماعی ایران باستان را مطابق
بین‌النهرین و سوریه معرفی کنند



**شالودهٔ تاریخ‌نگاری شوروی به سال
۱۹۳۱م در جریان معروف به «مباحثات
لنینگراد» ریخته شد و از آن پس
تئوری رسمی و دیدگاه شرق‌شناسان
آن کشور شناخته شد**

سیمونف، و آندریف آثار ارزشمندی دربارهٔ این دوره از تاریخ ایران نوشتند اما باز به سبب پیروی از الگوی پیدایش، توسعه و سرانجام فروپاشی فتودالیسم، در معرض انتقاد قرار گرفتند (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۱: ۳۹).

اما از این گذشته، انتقادهای دیگری هم بر شرق‌شناسی شوروی وارد شده است: برخلاف اروپا که از یک سو به واسطهٔ باور به اروپامحوری و قراردادن یونان در کانون تمدنی جهان باستان و دور کردن ایران از این نقش محوری و از سوی دیگر با یهودمحوری، از مسیر عدالت خارج شده و روند مطالعات را آسیب رسانده است، شرق‌شناسی شوروی از این دو گرایش به دور بوده و حتی این دو جریان را با دیدی انتقادی هم بررسی کرده است. با این همه خود پژوهش‌گران شوروی هم به گونه‌ای از خودمحوری دچار بوده و بیشتر کوشیده‌اند کانون‌های

نتیجه رسیدند که باید آن را یک نوع شرقی از نظام برده‌داری بدانند (خنجی ۲۱-۲۲).

شالودهٔ این تاریخ‌نگاری شوروی - که خود ایشان آن را مبتنی بر پایهٔ تئوری علمی می‌دانستند - در واقع به سال ۱۹۳۱م در جریان معروف به «مباحثات لنینگراد» ریخته شد و از آن پس تئوری رسمی و دیدگاه شرق‌شناسان آن کشور شناخته شد (خنجی: ۵). بر همین اساس، از این سال، در شوروی یک رشته کتاب دربارهٔ تاریخ دوران باستان، چین، سیام، هند، جاوه و سایر جوامع باستانی شرق، بر اساس نظریهٔ رسمی یادشده و به منظور توجیه و تثبیت آن، به رشتهٔ تحریر درآمد که در همهٔ آنها حقایق مسلم تاریخی دگرگون شده است (خنجی: ۲).

نمونه‌ای از این تحریف‌ها که در نگارش تاریخ ایران صورت گرفت، تلاشی بود برای آن که نظام‌های اجتماعی ایران باستان را مثلاً مطابق بین‌النهرین و سوریه معرفی کنند و هم بر این اساس و مطابق مراحل سه‌گانهٔ بردگی، فتودالیسم و بورژوازی، نظام اجتماعی دوره‌های سلوکی و اشکانی ایران را نظام برده‌داری و نظام ساسانی را هم فتودالی بشناسند و برای رسیدن به این نتایج و تأیید چنین دیدگاهی، دست به تحریف معنای واژه‌ها - نظیر وارد کردن واژهٔ «برده» در تاریخ ایران باستان - بزنند (رضا ۱۳۶۷: ۱۰).

بررسی تاریخ ایران در سده‌های میانه هم از دیگر موضوعاتی بود که پس از انقلاب اکتبر مورد توجه بسیار قرار گرفت و اگرچه کسانی چون زاخودر، پتروشفسکی، بارتولد، کریمسکی،

خود شوروی‌ها در شناخت تحولات جاری نداشت و از این رو سبب شد که از دهه ۱۹۷۰م حتی برخی از مسئولان شوروی هم به انتقاد از روند شرق‌شناسی این کشور بپردازند. از جمله رئیس انجمن شرق‌شناسی این کشور (البته بدون اشاره به دخالت‌های یادشده)، شرق‌شناسی شوروی را متهم کرد که با نادیده‌گرفتن عوامل مهم، در پیش‌بینی ورود اسلام به عرصه سیاسی ناتوان عمل کرده است. او همچنین از تأکید سنتی شرق‌شناسی شوروی بر مسائل اقتصادی انتقاد کرد و بدون زیر سؤال بردن فکر مارکسیستی نقش زیربنایی اقتصاد، پیشنهاد کرد که به جای تعمیم‌دادن این فکر به همه جوامع، بهتر است شرق‌شناسان نشان دهند که فرایندهای کلی و جهانی در هر کشور و شرایط خاص چگونه عمل می‌کنند.

منابع

- آشوری، داریوش؛ ۱۳۵۱: ایران‌شناسی چیست؟ و چند مقاله دیگر؛ تهران، گوتنبرگ.
- اتکین، موریل؛ ۱۳۷۱: «ایران‌شناسی در شوروی»، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
- افشار، ایرج؛ ۱۳۴۹: راهنمای تحقیقات ایرانی؛ تهران، بررسی و معرفی فرهنگ ایران.
- افشار، ایرج؛ ۱۳۵۳: «شرق‌شناسی و روابط فرهنگی»؛ یغما، سال ۲۷، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۵۳ ش.
- پتروشفسکی، ایلیا پاولویویچ؛ ۱۳۵۹، ایران‌شناسی در شوروی؛ ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.
- خنجی، محمدعلی؛ [بی‌تا]: نقد و بررسی کتاب تاریخ ماد؛ [تهران]، حکمت.
- رضا، عنایت‌الله؛ ۱۳۶۷: «پیش‌گفتار»؛ در: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان؛ نوشته ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی.
- رضا، عنایت‌الله؛ ۱۳۷۱: «ایران‌شناسی در روسیه و اتحاد شوروی»؛ مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی، به کوشش علی موسوی گرماردی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سعید، ادوارد؛ ۱۳۸۶: شرق‌شناسی؛ ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر.
- کوزنتسوا، ن. آ. و ل. م. کولاگینا؛ ۱۳۴۰: «مطالعات درباره ایران (۱)»؛ پیام نوین، س ۴، ش ۵، بهمن ۱۳۴۰، ۱۹-۲۴.
- کوزنتسوا، ن. آ. و ل. م. کولاگینا؛ ۱۳۴۱: «مطالعات درباره ایران (۲)»؛ پیام نوین، س ۴، ش ۸، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۱، ۳۳-۴۰.
- «مسائل ایران‌شناسی از تحقیقات دانشمندان شوروی»؛ پیام نوین، س ۲، شماره ۱۰، تیرماه ۱۳۳۹ ش، صص ۱-۳.

تمدنی ایرانی و آسیای مقدم را در سرزمین‌های قلمرو شوروی، از جمله آسیای میانه و قفقاز (یعنی حوزه اتحاد شوروی) قرار دهند (رضا ۱۳۷۱: ۲۲۲). نمونه این نگرش، در کوشش برای قرار دادن زادبوم زردشت در آسیای مرکزی - در برابر گزینه‌های دیگری چون سیستان در ایران یا بلخ باستانی در افغانستان - دیده می‌شود.

با تمام این کاستی‌ها، همچنان که اشاره شد، در دوران شوروی، چهره‌های بزرگی در ایران‌شناسی درخشیدند و درباره جنبه‌های مختلف تاریخ و زبان و فرهنگ ایران، آثاری نگاشتند که برخی از آنها با گذشت چندین دهه از تاریخ تألیف‌شان، هنوز معتبرترین - و در مواردی هم تنها - آثار منتشرشده در آن حوزه هستند. تنها در حوزه تاریخ ایران باید گفت که با گذشت نیم قرن از انتشار دو کتاب درباره تاریخ ماد، یکی نوشته دیاکونف (۱۹۵۶م) و دیگری از اقرار علی‌یف (۱۹۶۰م)، کار دیگری در این باره منتشر نشده که اهمیت آنها را تحت‌الشعاع قرار دهد. نوشته‌های استرووه (۱۹۳۵م و ۱۹۵۲) و داندامایف (۱۹۶۳م) هنوز از منابع مهم تاریخ هخامنشی هستند و کتاب‌های زاخودر (۱۹۵۴م)، لوکونین (۱۹۶۱م)، پیگولوسکایا (۱۹۴۶م، ۱۹۵۶م) هم‌چنان مهم‌ترین کتاب‌های نوشته‌شده درباره تاریخ ساسانیان به شمار می‌آیند. به این فهرست بارتلد، پتروشفسکی، بلنیتسکی و ده‌ها نام دیگر را هم باید افزود که تاریخ‌نگاری دوره میانه را تحولی چشم‌گیر بخشیدند (برای فهرستی مختصر و مفید از این نام‌ها و آثار بنگرید به: پتروشفسکی ۱۳۵۹: ۳۴ به بعد؛ و افشار ۱۳۴۹: ۶۷).

به رغم پیروی بسیاری از شرق‌شناسان از ایدئولوژی و الگوهای یادشده، آثار شرق‌شناسان شوروی نظر سیاست‌گران این کشور را تأمین نکرد. پس از جنگ جهانی دوم فشارهای ایدئولوژیک بیشتر شد و پژوهش‌گرانی چند به اتهام این‌که برداشت‌ها و تفسیرهایشان نادرست است، کنار گذاشته شدند و تغییراتی هم در اولویت‌های تحقیقاتی تعیین و به مراکز پژوهشی دیکته شد. در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی، کیفیت پایین و فقدان ارزش سیاسی کارهای مؤسسه شرق‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی مطرح شد و این مؤسسه آماج انتقاد قرار گرفت. از سال ۱۹۵۶م برنامه‌هایی برای فعالیت این مؤسسه تدوین و به آن ابلاغ شد و سپس مؤسسه‌های شرق‌شناسی دیگر جمهوری‌های شوروی هم ملزم به کار بر اساس این برنامه شدند (اتکین ۱۳۷۱: ۳۲۵-۳۲۶).

به عنوان نکته پایانی، باید گفت که مداخلات ایدئولوژیکی و پیروی از الگوی تاریخی پیش‌گفته، دستاوردی جز گمراه کردن